

گفتاری در باره ی کدام سوسیالیسم و کدام چپ

ما اکنون با هم هستیم تا در باره ی دو پرسش نظری و اساسی رایزنی کنیم. در مناسبت با پروژه ی «شکل‌دهی
تشکل بزرگ چپ» برای ایران. کدام سوسیالیسم؟ و کدام چپ؟

من از گروه کار نظری سپاس گزارم که چنین امکانی را فراهم آورده است و از من نیز دعوت کرده بحثی را در این
نخستین جلسه ارایه دهم. من از پیش سپاس گذاری می کنم از توجه دوستان به مطالبی که اکنون طرح می کنم.

این مطالب نظرات شخصی من نیستند که ابداع کرده باشم. با این که از دیر باز، حد اقل از دوران مهاجرت دوم، به
آن‌ها همواره با حفظ دیدی انتقادی روی آورده ام. کوشندگان بسیاری در سراسر جهان، با این که در اقلیتی کوچک
هستند، در این راه اندیشه و عمل کرده و می کنند. این نظرات، در این دوران وانفسای سلطه ی سرمایه داری
جهانی، سلطه سیاست واقع موجود و تمکین افکار عمومی به آن‌ها، چون صدایی در شب می مانند. اما صدایی
که دعوت به مبارزه، مقاومت و شرطبندی می کند. در تدارک فرا رسیدن سپیده دم رهایش انسان‌ها. در ممکن
ساختن ناممکنات. در این شب رهایی خواهی، ما نمی ترسیم. ما بسیاریم. ما با همیم.

پروژه ی ایجاد وحدت چپ ایران، به دیده ی من، می بایست پروژه ای در جهت بنیاد چپی دیگر باشد. از نوع دیگر.
متفاوت از چپ‌های تا کنونی که خود بوده ایم یا هستیم. به ویژه، در گسست از دو چپ غالب تاریخی. یکی، چپ
کلاسیک و تمامت خواه که سویتیک یا لنینی-استالینی نامندش. با فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» این چپ
رو به زوال رفته و می رود. اما همواره سیستم فکری، ایدئولوژیکی و سبک کاری اقتدار منبانه ی او، در اشکال
مختلف، در نزد چپ جهانی و ملی استمرار دارد و عمل می کند. دیگری، چپ سوسیال دموکرات است که از ابتدای
شکل گیری اش تا کنون در همه جا نقش و رسالت مدیریت "اجتماعی" امور سیستم سرمایه داری را بر عهده
گرفته است. پاسداری و ترمیم آن را بی پروا بر دوش می گیرد. این چپ امروزه همه ی آرمان‌های رهایی خواهانه و
ضد سرمایه داری را به طور کامل و قطعی کنار گذارده است.

پروژه ی ما، به دیده ی من، می بایست پروژه ایجاد چپی سوسیالیستی و رهایی خواه برای ایران باشد. چپ ایران،
حد اقل بخشی از آن، در گذشته، بین مبارزه ضد سرمایه داری و مبارزه دموکراتیک در ایران دیوار چینی عبور ناپذیر
می کشید. این دو وظیفه را به دو فاز تاریخی مجزا تقسیم می کرد. به واقع و در عمل مبارزه ضد سرمایه داری را به
بهانه ضرورت مبرم مبارزه ضد استبدادی به وقت گل نی می سپارد. از سوی دیگر بخشی دیگر از چپ ایران، بدون
توجه به شرایط ویژه و مشخص مناسبات و مبارزات اجتماعی در کشور، ساختمان سوسیالیسم را در دستور کار
بلاواسطه ی خود قرار می داد. سوسیالیسمی اما مبتدل، از نوع دیکتاتوری حزبی - دولتی حاکم در شوروی و
اقمارش. اما امروزه با جهانی شدن سرمایه داری، این دو مبارزه، یکی ضد استبدادی برای دموکراسی و دیگری ضد
سرمایه داری برای رهایی را دیگر نمی توان از هم جدا کرد. مرحله بندی کرد. به دو فاز تاریخی مستقل از هم تحویل
داد. آن‌ها را به گونه ای با هم تلفیق نکرد. نظام حاکم بر ایران امروز سنتزی از مناسبات مسلم سرمایه داری،
مناسبات تئوکراتیک و دیکتاتوری دولتی مستبد، متمرکز و متکی بر رانت است. این خصوصیات، به باور من، دو امر
مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد سرمایه داری را در هم می آمیزند.

سوسیالیسم رهایی خواهانه اما به چه معناست؟ به دیده ی من، پاسخی روشن به آن امروز وجود ندارد. چون
پدیداری به نام «سوسیالیسم» امروز در جهان وجود ندارد. نمونه هایی که در سده ی پیش در شوروی، چین، اروپای

شرقی، کوبا و غیره «سوسیالیسم واقعی موجود» نامیدند، نمونه ای که در اروپای غربی «سوسیال دموکرات» می‌نامند و یا آن چه که این روزها در آمریکا لاتین چپ سوسیالیست می‌خوانند، به هیچ رو برای ما الگو یا مُدل الهام بخش به شمار می‌آیند. این‌ها در نظریه و عمل نشان داده و می‌دهند که سیستم استثماری، نابرابری و سلطه را از میان برنمی‌دارند. هر جا که به قدرت رسیده یا می‌رسند، بازتولید آن را در شکل‌هایی گاه شدیدتر و خشن‌تر در پیش می‌گیرند. سوسیالیسم امروز، به این سان، در نظریه و عمل، ناگزیر باید از نو و دوباره یعنی از بُن، ابداع و تاسیس شود. در گستره‌ای ملی و جهانی. سرآغاز سوسیالیسم در گذشته اش نیارامیده بلکه در پیشاپیش او قرار دارد.

کدام سوسیالیسم؟

پس در پاسخ به پرسش کدام سوسیالیسم تنها می‌توان در گستره‌ی نظری و عملی نشان‌هایی ترسیم کرد. «سوسیالیسم» برای ما سیستم نیست. دولت یا حکومت نیست. حاکمیت طبقه ای خاص ولو کارگری نیست. برنامه حکومتی یا انتخاباتی نیست. سوسیالیسم در این نگاه فرایندی است اجتماعی، جنبشی و دگرسازانه. با تضادها و تعارض‌هایش. روشنی‌ها و ناروشنی‌هایش. خطرها و ریسک‌هایش. فرایندی در نتیجه غیرجرباورانه و نامحتوم. روندی به سوی آن چه که رهایش می‌نامیم. مبارزات مردمان بسیارگونه با ویژگی‌ها و تفاوت‌های تقلیل‌ناپذیر و یکتای‌شان، اما در همبستگی و مشارکت با هم، برای رهایی از استثمار، نابرابری‌ها و سلطه‌های گوناگون. به ویژه برای رهایی از سه سلطه - ستم اصلی دوران ما. یکی، سلطه - ستم سرمایه و مالکیت خصوصی. دیگری، سلطه - ستم دولت به منزله‌ی حاکمیتی جدا از مردم بر مردم. سومی، سلطه - ستم ناشی از نابرابری‌ها در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی. من در این جا به طرح کلی چهار نشان اصلی فرایند سوسیالیسم رهایی خواهانه می‌پردازم.

نشان اول، مبارزه ی ضد سرمایه‌داری. نظم سرمایه داری امروزه جهانی شده و سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. در این سیستم، استثمار، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه، نابودی انسان، طبیعت و محیط زیست او در اشکالی گوناگون و گاه خشن‌تر از سامانه‌های پیشین، ادامه یافته و بازتولید می‌شوند. امروزه، تغییر بنیادی وضع موجود بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ما در ایران وابسته به گسست از این مناسبات با ویژگی‌های خود در هر مکان است. این گسست از آن جا اهمیت پیدا می‌کند که راه‌حل‌های تاکتونی به اصطلاح سوسیالیستی یا فاجعه آفرینند (چون راه حل سوسیالیسم دولتی در سوسیالیسم‌های واقعاً موجود) و یا به استمرار «همان»، یعنی همان سیستم سرمایه داری، همت گمارده اند (چون راه حل سوسیال‌دموکراتیک). این‌ها در هر جا که در سده‌ی گذشته آزموده شده‌اند، نشان داده‌اند که با وجود تغییر و تحولی که به وجود می‌آورند، همواره برای اکثریتی بزرگ از مردم نه برابری و عدالت اجتماعی می‌آورند، نه بهروزی و بهزیستی فراهم می‌کنند و نه راه رهایی از ستم، سلطه و استثمار را هموار می‌سازند.

سوسیالیسم رهایی خواهانه، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست. فرایند آن، پیشروی به سوی الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. به سوی تصاحب و کنترل جمعی نیروهای مولده است. به سوی مدیریت جمعی و مشارکتی این نیروهای مادی و معنوی توسط خود تولیدکنندگان و کارکنان به صورت مستقیم و بی واسطه است. این همه در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی. سرنوشت مبارزه ضد سرمایه‌داری را در نهایت چه اقدامی رقم خواهد زد؟ به دیده ی من، مبارزه و جنبش‌های زحمتکش‌شان و به طور کلی مردمان جامعه است. برای در اختیار و کنترل خود قرار دادن نیروهای مولده، مادی و معنوی اجتماعی. به صورتی جمعی، مشارکتی و مستقیم. برای در اختیار و کنترل خود قرار دادن هر آن چه که شرایط مادی زندگی و زیست آدمی را تشکیل می‌دهد.

نشان دوم، مبارزه برای برابری. برابری اس و اساس و تنها هویت اصلی ایده سوسیالیستی یا کمونیستی است. معنای وجودی آن‌ها است. ایده ی رهایی خواهانه از برابری در برابر آن ایده ای قرار می‌گیرد که امروزه غالب

شده است و نابرابری را جزو طبیعت انسان می‌شمارد. ایده‌ی رهایی خواهانه از برابری در برابر ایده رقابت افسار گسیخته در سرمایه داری قرار می‌گیرد. در برابر سلسله مراتبی کردن جامعه بر حسب طبقه، حرفه، ثروت، مالکیت، جنسیت، ملیت، بر حسب داخلی یا خارجی بودن، بر حسب مذهب، حرفه و دانش، بر حسب تقسیم کار یدی و فکری و غیره. در یک کلام، ایده رهایی خواهی از برابری در برابر آن ایده‌ای امروزه قرار دارد که بینش حیوانی از بشریت را تجویز می‌کند. مبارزه‌ی مردمان برای برابری در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره... برنامه و عمل روزمره و کنونی چپی است که خود را سوسیالیست و رهایی خواه می‌خواند.

نشان سوم، مبارزه برای خودگردانی. سوسیالیسم، رشد و تقویت دستگاه دولت، «حزب- دولت» و بوروکراسی نیست. سیاست رهایی خواه، ایجاد هر چه بیشتر شرایط و زمینه‌های کاهش نقش دولت جدا و حاکم بر مردم و گذار به احتضار آن است. خودگردانی جمعی و مشارکتی مردمان در اداره‌ی امور خود در برابری و آزادی است. معنای واقعی سوسیالیسم، در درجه‌ی اول، همانا مبارزه برای کنترل و خودمدیریت جمعی است.

اما عواملان مستقیم فرایند سوسیالیستی یا سوژه‌های ضدسرمایه‌داری امروز کدام نیروهای اجتماعی هستند؟ امروزه تضاد میان کارگران صنعتی و سرمایه‌داران در فرایند تولید، اگر چه همواره رکنی مهم در مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی مانده است، اما مقام انحصاری یا برتر سابق خود را از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، از جمله در ایران، تضاد فوق دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات اجتماعی و برآمدن جنبش‌های ضدسستی نیست، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به منزله‌ی بخشی مهم و بزرگ از این جنبش‌ها نگاه می‌دارد. به این سان، مبارزه‌ی سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری امروز *طبقه‌تپستی* classiste به معنای «مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی بورژوازی تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست» آن گونه که در ادبیات مارکسیستی کلاسیک به ویژه لنینی طرح شده است و همچنان از سوی هواداران نوستالژیک این نظریه تبلیغ و ترویج می‌شود، نیست. تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که این نگرش مهدوی یا مسیحا باورانه نسبت به طبقه‌ی کارگر و رسالت پیامبرانه و راهبر او به سلطه و اقتدار گروهی به نام «حزب طبقه‌ی کارگر» و دیکتاتوری «حزب - دولت» بر کارگران و تمامی جامعه می‌انجامد.

امروزه سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه - همه‌ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه‌ی سیاسی، دانشی، فن‌آوری، رسانه‌ای، فرهنگی و غیره - بر تمامیت جامعه در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... چنگ انداخته و حکم‌فرما شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی به کار برده می‌شود. این سلطه در عین حال شرایط خودآگاهی، خودسازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی از سلطه را در میان قشرهای وسیع اجتماعی فراهم می‌سازد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازماندهی اجتماعی می‌تواند حاصل مبارزاتی باشند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و پروژه‌های نفی ارزش‌های حاکم مطرح می‌شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان‌هایی مختلف (و نه تنها در گستره‌ی تولید صنعتی) با نظام و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند. این مردمان، با وارد شدن در میدان دخالت‌گری مدنی و اجتماعی، قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در کشف راه حل‌ها برای خروج از سلطه‌ی گوناگون به کار می‌اندازند.

نشان چهارم، جهان‌روایی. «سوسیالیسم امروز» ملی نیست بلکه جهانی است. «ساختمان سوسیالیسم» در یک کشور امروز، به مراتب بیشتر از گذشته، ناممکن شده است. سوسیالیسم امروز ناگزیر فراملی، جهانی و جهان‌رواست. امروزه با فرایند اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن، خروج از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور نمی‌تواند مستقل و جدا از دیگر کشورها در منطقه، قاره و جهان انجام پذیرد. نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات

اجتماعی نوین سوسیالیستی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن می‌شود - این را مارکس صد و شصت و هشت سال پیش در مانیفست گفته بود - بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتی اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همراهی و هم‌سویی دیگر مردمان و اقتصادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. سوسیالیست‌های رهایی‌خواه امروزه نمی‌توانند تنها در پیله‌ی ملی - کشوری خود بیان‌دیشند و مبارزه کنند. آن‌ها می‌بایست بیش از پیش، در هم‌سویی و هم‌کوشی با جنبش‌های چپ رهایی‌خواه جهان، به صورتی منطقه‌ای و جهانی فکر و راه‌یابی کنند. هم براب خود و هم برای جهان که سرزمین مشترک و «میهن» ماست.

کدام چپ؟

پروژه‌ی ما، هم زمان، ایجاد چپی دیگر برای ایران است. چپ ایران، به منزله چپ جهان سومی، در متن سیکانس تاریخی لنینی-استالینی شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایران در کل، به جز برخی محافل مستقل روشنفکری، در سیستم مارکسیسم روسی رشد می‌کنند. در این چپ جهان سومی، هیچ‌گاه به معنای واقعی کلمه، گسستی از بینش مسلط سوبیتیک رخ نمی‌دهد: نه در نظریه سوسیالیستی، نه در نقد «سیاست واقع‌موجود» و نه در ابداع شکل‌های جدید سازماندهی و مبارزاتی. بخشی از این چپ - به استثنای حزب توده ایران و احزابی مشابه در جهان که دست‌نشانده‌ی اتحاد شوروی می‌شوند - تنها در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری گاه مواضعی ترقی‌خواهانه و اصولی در پیش می‌گیرد.

به دیده‌ی من، چپی که برآمدنش را اکنون در اپوزیسیون ایران باید فرا خوانیم، می‌بایست از جمله در گسست از این چپ جهان سومی شکل گیرد. این چپ می‌بایست دارای سه خصلت اصلی باشد: ساختار شکن باشد. جمهوری خواه لائیک و فدرالیست باشد. جنبشی‌گرا و اپوزیسیونی باشد.

۱- ساختار شکن. اگر رهایی‌خواهی پرتو افکن راه ما می‌باشد، پس عمل سیاسی کنونی ما نمی‌تواند به سمت و سویی رود که او را از هدف خود هر چه دورتر سازد. برابری و رهایی‌خواهی که هم آرمان هستند و هم مضمون مبارزات جاری، در چه خود را نشان می‌دهند؟

- در مبارزه برای برابری انسان‌ها و شهروندان، زنان و مردان، در بهره‌وری از امکانات و فرآورده‌های مادی و فرهنگی.

- در مبارزه‌ی انسان‌ها برای آزادی و رهایی از سلطه‌های گوناگون.

- در مبارزه‌ی کارگران، زحمتکش‌ان و دیگر نیروهای اجتماعی بر ضد مناسبات سرمایه‌داری و پیامدهای ضد اجتماعی، ضد انسانی و ضد محیط زیستی آن.

- در مبارزه برای عدالت اجتماعی.

- در مبارزه‌ی مردمان برای تصاحب مستقیم و بی‌واسطه یعنی بدون نمایندگی امور خود به دست خود و برای خود. آن‌چه که ما دموکراسی مستقیم یا مشارکتی می‌نامیم.

- در مبارزه برای تکامل آزادانه‌ی هر فرد چون شرط آزادی همگان در مشارکت و همزیستی با هم.

چپ مورد نظر ما، در برابر نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی اسلامی آن، می‌بایست رادیکال و ساختارشکن باشد. این رادیکالیت و ساختارشکنی چگونه خود را نشان می‌دهد؟ در مبارزه برای براندازی رژیم توسط جنبش‌های اجتماعی و سیاسی مردم. در پشتیبانی و همراهی ما از شکل‌های مختلف دخالت‌گری و مبارزاتی مردمان. در پشتیبانی و همراهی ما با انقلاب و قیام مردمان تحت سلطه و ستم که حتی می‌توانند اشکالی قهرآمیز به خود گیرند،

۲- جمهوری خواه لائیک و فدرالیست. در ایران، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین سه بنیاد اساسی مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. سه اصل نامبرده پیش‌شرط‌های هر گونه تحول اساسی و ساختاری در کشور ما می‌باشند.

- چپ مورد نظر ما جمهوری‌خواه است. جمهوری به معنای «حکومت مردم بر مردم». به معنای «امر عمومی» Res publica در برابر امر خصوصی و فردی، امر موروثی و اشرافی یا امر نخبگان.

- چپ مورد نظر ما آزادی‌خواه است یعنی مدافع مستمر همه آزادی‌های مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

- چپ مورد نظر ما لائیک است. لائیک به این معناست که یکم، در جمهوری لائیک سه قوای اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری مستقل و منفک از دین و شریعت و روحانیت عمل می‌کنند و خودمختارند. قانون اساسی و دیگر قوانین جاری در کشور به احکام دینی و شریعت آن ارجاع نمی‌دهند. این همانی است که جدایی دولت (۱۱) و دین می‌نامند. دوم، همه شهروندان صرف‌نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان از حقوق برابر برخوردارند. سوم، همه عقاید در جامعه، چه دینی و چه غیر دینی، آزاد هستند.

- چپ مورد نظر ما فدرالیست است. دولت مرکزی در درازای تاریخ ایران همواره مرکز مقتدر سلطه، ستم و استبداد بوده است. قدرت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمان در محل‌ها، استان‌ها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل آورده است. هم‌زمان ایران سرزمین ملیت‌های و اقوام مختلف است که خواستار مشارکت آزادانه و برابری در امور خود می‌باشند ولی همواره از این حق خود توسط دولت مرکزی سلب شده‌اند. چپ فدرالیست خواهان عدم تمرکز قدرت در اداره کشور است. خواهان دموکراسی مشارکتی و محلی است. خواهان خودمدیریت مردمان در محل‌ها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک خود است... خواهان جمهوری ای فدرال است که شکل و مضمون آن را مردمان ایران در چندانی و گونه‌گونی ملیتی، قومی، مذهبی، غیر مذهبی و زیستگاهی... شان، در رایزنی با هم تعیین خواهند کرد.

با این همه اما چپ رهایی‌خواه خوب می‌داند و از مردم پنهان نمی‌دارد که مفاهیم و پدیدارهایی چون آزادی، جمهوری، فدرالیسم، عدالت اجتماعی... و به طور مشخص «حکومت مردم بر مردم» که «دموکراسی» نامندش، بدون برابری انسان‌ها و شهروندان یعنی بدون بهره‌وری برابری هر کس از امکانات مادی، آموزشی، فرهنگی و رفاهی... در جامعه، به طور عمده همواره خصلتی صوری و غیر واقعی خواهند داشت.

۲- چپ جنبش گرا. چپ مورد نظر ما جنبشی است. به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین کننده جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات اجتماعی باور دارد. بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی و جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی تاکید می‌ورزد. در نهایت امر، چپ رهایی‌خواه طرفدار مداخله‌گری مستقیم مردمان در امور خود است. مداخله‌گری ای بدون واسطه، بدون واگذاری و در صورت ممکن بدون نمایندگی. آن چه را که ما «دموکراسی شورایی یا مشارکتی» می‌نامیم. جنبش‌های اجتماعی در همه جا امروزه در تکاپوی ابداع شکل‌های نویی از مشارکت و خودسازماندهی‌اند. اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده بیست در نمونهی حزب- دولت، جبهه... برای رهبری و متحد کردن مردم عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحرانی ژرف فرو رفته‌اند و نمی‌توانند نیروی اجتماعی قابل توجهی را متشکل و فعال کنند. چپ دیگر، به دیده من، با درس‌گیری از شکل‌های سنتی سازماندهی حزبی، می‌بایست در پی خلق شکل‌های جدیدی از مناسبات در میدان سازماندهی و تشکیلاتی باشد. مناسباتی مبتنی بر دموکراسی گسترده دورنی. بر شفافیت در عمل و نظر در همه سطوح کاری. بر مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابری مشارکت کنندگان. بر شیوه و روش خودگردانی. بر گردش و تناوب مسئولیت‌ها در همه ی سطوح. بر امکان آزادانهی دخالت‌گری و انتقاد و کنترل از سوی

مشارکت کنندگان در همه‌ی امور. بر آزادی تشکیل گرایش‌های نظری چپ سوسیالیستی و برخورداری آن‌ها از همه‌ی حقوق چون اظهار نظر آزادانه درونی و بیرونی و امکان مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها...

۴- **چپ اپوزیسیونی.** چپ سوسیالیستی امروز اپوزیسیونی است. به این معنا که در پی تصرف قدرت نیست. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل می‌کند. چپ سنتی که همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن مبارزه کرده و می‌کند، در عین حال همواره نیز نشان داده است که در زمانی که به قدرت می‌رسد، در برابر الزامات پاسداری از قدرت و دولت ناگزیر دست به سرکوب و سلطه می‌زند. چپ‌رهایی‌خواه اما، می‌بایست بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و «تصرف» آن تاکید ورزد. تعریف کلاسیک چپ سوسیالیستی یا کمونیستی از «سیاست»، از مارکس (البته نه در همه‌ی نظرات او) تا امروز همواره این بوده است که امر ماشین دولتی و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این دید، «سیاست» یعنی مبارزه برای تصرف قدرت و دولت. چنین درکی از «سیاست»، از چپ تا راست، همواره غالب و همگانی بوده و می‌باشد. این همان چیزی است که من «سیاست واقعی موجود» می‌خوانم که تعریف و تبیینی مبتذل از معنای واقعی «سیاست» است. یکی از چالش‌های مهم امروزی چپ دیگر این است که در تعریف فوق تجدید نظری اساسی کند. تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارائه دهد. ایده‌ی «سیاست» بدون تصرف قدرت را مطرح سازد. به یکی از بنیادهای فکری کمونیستی باز گردد که مارکسیسم سوتیک آن را زیر پا نهاد. این که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. «دموکراسی» یا «حکومت مردم بر مردم» را ما در نهایت امر به این معنا می‌فهمیم و تبلیغ می‌کنیم.

تجارب تاریخی بارها و بارها به ما آموخته‌اند. در شرایطی که جنبش‌های گسترده‌ی اجتماعی و همگانی در جهت تغییرات ساختاری و بنیادین شکل نیافته‌اند و مستمر نیستند، در شرایطی که آمادگی ذهنی و عملی اکثریت بزرگی از مردمان برای همراهی و مشارکت فعال و مستقیم آن‌ها در ایجاد چنین تغییراتی فراهم نیست، شرکت چپ در قدرت و دولت ناگزیر او را در برابر یک دو راهی تراژیک قرار می‌دهد: یا او باید تنها با اتکا به نیروی خود و اقلیتی کوچک دست به عمل انقلابی از طریق جبر و زور زند و در نتیجه دیکتاتوری و ستم را بر جامعه اعمال کند و یا به پیروی از اکثریتی که خواهان تغییرات بنیادین نیست، ناگزیر خود را به مدیران نظم موجود در جهت حفظ و ترمیم سیستم تبدیل نماید. در هر دو حالت چنین چپی روح خود را به عنوان نیرویی‌رهایی‌خواه از دست می‌دهد. امروزه، این *پروپلماتیک* اساسی که چگونه می‌توان جوامع و جهان را به گونه‌ی ریشه‌ای تغییر داد اما بدون تصرف قدرت و دولت، بغرنجی بدون پاسخ باقی مانده است.

چپ‌رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارک نظری، عملی و سازماندهی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط برآمدن سیاستی دیگر و سوسیالیسمی دیگر را آماده و فراهم سازد. در فرایند جنبش‌های اجتماعی دگرسازانه و رخ‌دادهایی نابهنگام که ناممکن را ممکن می‌سازند، مسیرهایی نامسلم و نامحتوم برای خروج از سیستم حاکم را ترسیم نماید. در این جهت تلاش و مبارزه کند.

همواره با این نگاه فلسفی که سرانجام در سرآغاز است.